

A Comparative Study of Social Evolution from the Perspective of Talcott Parsons and Professor Motahhari

Hossein Asadi

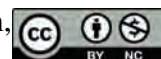
*Phd student, Imam Khomeini Education and Research Institute
(hosseinasadimm1361@gmail.com)*

Seyyed Hossein Sharafoddin

*Associate professor, Imam Khomeini Education and Research
Institute
(sharafoddin@gmail.com)*

The transformations and changes of human societies on a macro scale as an undeniable fact have always been the concern of philosophers of history and thinkers of social sciences. On the how and manner of the changes of societies with a dynamic approach, three models of evolution, circular and degeneration have been proposed so far. The evolutionary model claims that all or the fundamental parts of a society go through successive stages of growth and development in the process of time and without interruption, and reach a degree of perfection and maturity. The present article aims to compare the views of Talcott Parsons and Professor Motahhari on social evolution by relying on the comparative method in order to gain a deep understanding of what social evolution is and its social and cultural implications. The findings of the research show that these two views are similar to each other in issues such as the belief in the independent existence of the society, the integrated approach to the twin roles of the individual and the society (structures) in the bio-social process and the evolution of the society, the multi-linearity of the path of social evolution. While, these two views disagree with each other regarding what social evolution is, the evolution index, the evolution factor, and its purpose.

Keywords: Social Change, Social Evolution, Dynamism, Agent of Evolution, Goal of Evolution.



دراسة مقارنة للتكامل الإجتماعي من وجهة نظر تالكوت بارسونز و الأستاذ مطهري

حسين اسدي^١

سيد حسين شرف الدين^٢

لقد كانت التغييرات في المجتمعات البشرية دائماً محط اهتمام الفلاسفة والمفكرين في علوم الإجتماعية.

وبخصوص الإتجاه و المسار العام للتطورات الإجتماعية لقد تم تقديم ثلاثة نماذج وهي النموذج التكاملي، الدوري، وانحطاطية.

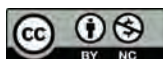
وبناء علي النموذج التكاملي كل اجزاء الأساسية للمجتمع يتكامل علي طول الزمان و يتطور في درجات التطور والبلوغ.

يهدف المقال هذا مستفيداً من منهج المقارنة، دراسة في فكر تالكوت بارسونز و الاستاذ مطهري حول التكامل الإجتماعي و يقارنهما مع بعض حتي يصل الي فهم اكثر عمقاً في ماهية التكامل الاجتماعي و مدلولاته الاجتماعية والثقافية.

و يتبين من خلال الدراسة ان كلا الرأيين يتشاركان في بعض الامور كعقيدة وجود مستقل للمجتمع، التوجه الي دور مزدوج للفرد و المجتمع (الهيكلية) في مسير

١. طالب دكتوراه في علم الإجتماع في مؤسسة الإمام الخميني عليه السلام للتعليم والبحث.
(hosseinasadimm1361@gmail.com).

٢. أستاذ مشارك و عضو هيئة التدريس في مؤسسة الإمام الخميني عليه السلام للتعليم والبحث.
(sharafoddin@gmail.com).



التعايش الإجماعي و تكامل المجتمع، و تعددية الخطوط التكاملي الإجماعي.
ويفترقان ايضا في ماهية التكاملي الإجماعي و معايير التكاملي، عامل التكاملي و
غايتها.

مفاتيح البحث: التغيير الإجماعي، التكاملي الإجماعي، عامل التكاملي، غايه
التكاملي.



فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال چهاردهم، پاییز ۱۴۰۱، شماره مسلسل ۵۳

بررسی تطبیقی تکامل اجتماعی از دیدگاه تالکوت پارسونز و استاد مطهری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۰/۱

حسین اسدی *

سیدحسین شرفالدین **

دگرگونی‌ها و تغییرات جوامع انسانی در مقیاس کلان به عنوان حقیقتی انکارناپذیر همواره مورد توجه فیلسوفان تاریخ و اندیشمندان علوم اجتماعی بوده است. در خصوص روند و خط سیر کلی تحولات جوامع با رویکرد پویاشناختی، تا کنون سه الگوی تکاملی، دوری و انحطاطی مطرح شده است. الگوی تکاملی مدعی است همه یا بخش‌های بنیادین یک جامعه در فرایند زمان و به صورتی بی‌وقفه، مراحل پی‌پای از رشد و ترقی را پشت سر نهاده، به درجاتی از کمال و بلوغ می‌رسند. نوشتار حاضر در صدد است با اتکا بر روش تطبیقی دیدگاه تالکوت پارسونز و استاد مطهری در خصوص تکامل اجتماعی را با یکدیگر مقایسه کند تا از این رهگذر به فهمی عمیق از چیستی تکامل اجتماعی و دلالت‌های اجتماعی و فرهنگی آن دست یابد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این دو دیدگاه در موضوعاتی همچون اعتقاد به هستی مستقل برای جامعه، رویکرد تلفیقی به نقش آفرینی توأمان فرد و جامعه (ساختارها) در فرایند زیست اجتماعی و

* دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی فرهنگی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
(hosseinasadimm1361@gmail.com).

** دانشیار و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
(sharafoddin@gmail.com).



تکامل جامعه، چندخطی بودن مسیر تکامل اجتماعی با یکدیگر مشابهت دارند؛ همچنین این دو دیدگاه، در خصوص چیستی تکامل اجتماعی، شاخص تکامل، عامل تکامل و غایت آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

واژه‌های کلیدی: تغییر اجتماعی، تکامل اجتماعی، پویانگری، عامل تکامل، غایت تکامل.

مقدمه

دگرگونی‌ها و تحولات جوامع انسانی در گذر زمان به عنوان یک ویژگی آشکار و گریزناپذیر همواره مورد توجه اندیشمندان، تحلیل‌گران و مصلحان اجتماعی بوده است. تغییرات و تحولات جوامع را از دو منظر ایستا و پویا می‌توان مطالعه و بررسی کرد. در منظر اول، بیشتر به تغییرات بخشی، مستقل، کوتاه‌مدت و عمدتاً به صورت مقایسه‌ای - مثل مقایسه وضعیت یک نهاد در شرایط کنونی با وضعیت آن در گذشته - عطف توجه می‌شود و از ویژگی‌ها، علل تغییر و پیامدهای آن سخن به میان می‌آید. در منظر دوم، تغییرات و دگرگونی‌های جوامع به صورت کلی (کلان مقیاس)، به هم پیوسته و بلندمدت مورد توجه قرار می‌گیرد و از علل، مراحل، غایت و پیامدهای آن سخن گفته می‌شود. روشن است که در رویکرد دوم، حیات اجتماعی انسان‌ها به عنوان پدیده‌ای سیال و دارای ماهیتی فرایندی و همواره در حال شدن در نظر گرفته می‌شود. بدیهی است مراحل مختلف تغییرات متوالی یک جامعه از حیث هستی‌شناختی بر یکدیگر مترتب بوده و هر مرحله از تغییر در عین وابستگی علی و اعدادی به زمینه‌ها و مراحل ما قبل، زمینه پیدایش تغییرات بعدی را فراهم می‌آورد. بنابراین در این رویکرد، تغییرات مرحله به مرحله یک جامعه به رغم مظاهر و جلوه‌های گوناگون و پیامدهای متنوع آن، به منزله جریانی واحد و فرایندی به هم پیوسته در نظر گرفته می‌شود. این نوع نگرش به تغییرات اجتماعی که عمدتاً در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی مطرح می‌شود، تلاش دارد پدیده‌های اجتماعی جاری در یک بستر تاریخی و در امتداد یک پیوستار زمانی را در ارتباطی علی و معلولی با هم درک و تفسیر نماید. مطالعه تغییرات و دگرگونی‌های

اجتماعی، از این جهت که به فهم جهان کنونی، فرایندها و مکانیسم‌های آن و افق‌گشایی بیشتر برای فهم تغییرات پیش‌روی کمک می‌کند، همواره مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی بوده است. مطالعه تغییرات جوامع با رویکرد دوم با این پرسش مواجه است که آیا می‌توان در بطن فرایند به‌هم‌پیوسته تغییرات جوامع، عنصر یا مؤلفه‌ای یافت که به رغم دگرگونی‌های پی‌اپی و بنیادین جوامع، همچنان و در همه مراتب پیوستار تغییرات حضور داشته باشد. بدیهی است در صورت فقدان چنین عنصر ثابتی در امتداد فرایند تحولات جوامع، سیر این تحولات، تابع یک نظم الگویی مشخص نخواهد بود؛ به بیان دیگر آیا می‌توان مؤلفه، ذات و گوهر بنیادینی در طول تحولات به‌هم‌پیوسته جوامع یافت که مستقل از فرایندهای تحولی، درجاتی از ثبات را به همراه داشته باشد و این‌همانی یک جامعه را در طول این مسیر تأمین کند یا خیر؟ روشن است در صورتی که مؤلفه یا عنصر ثابتی در طول تحولات به‌هم‌پیوسته تغییرات جوامع وجود نداشته باشد، نسبت میان تغییرات جوامع تداومی نخواهد بود و در نتیجه فرایند به‌هم‌پیوسته تغییرات جوامع، به صورت مجموعه‌ای از تغییرات زنجیره‌وار و دارای جهت و مسیر مشخص و در امتداد هم قابل اثبات نخواهد بود؛ به بیان دیگر اگر به هر دلیل و با هر استدلال وجود چنین عنصر ثابتی را ممتنع بدانیم، ایده‌ای که پساساختارگرایانی همچون فوکو بر آن تأکید دارند، روند تحولات جوامع به صورتی پاره‌پاره، ازهم‌گیسخته و فاقد نظم خواهد بود و نسبت میان این روندها به جای پیوست زنجیره‌وار، گسست و ازهم‌گیسخته خواهد بود. گفتنی است فرض عنصر ثابت، مستلزم اصالت دادن فلسفی به جامعه به عنوان یک واقعیت فرافردی نیست. اندیشمندانی که به مطالعه فرایندهای به‌هم‌پیوسته و نظام‌مند تغییرات جوامع عطف توجه داشته‌اند، تا کنون سه الگوی کلی را در سیر تحولات تاریخی جوامع تشخیص داده‌اند: اول، الگوی تکاملی که معتقد است این نظم علاوه بر ماهیت پیوستاری، جهت و سیر صعودی داشته و جوامع همواره هر چند با آهنگ متفاوت، در مسیر پیشرفت و ترقی تدریجی سیر کرده‌اند و با استناد به شاخص‌هایی هر مرحله آنها به طور نسبی رشد یافته‌تر از مراحل قبل است. دوم، الگوی دوری یا چرخشی که معتقد است سیر تغییرات جوامع در گذر زمان سیکلی و دورانی بوده و هر جامعه معمولاً پس از یک

دوره رونق و صعود، مجدداً دوره‌ای از نزول و پس‌رفت را تجربه کرده و به جای اول خود بازگشته است و این روند در طول تاریخ تحول این جامعه تکرارشدنی است. سوم، الگوی انحطاطی یا نزولی که معتقد است سیر تغییرات جوامع اگرچه در ظاهر جلوه‌هایی از رشد و توسعه را نشان می‌دهد، در واقع همواره در مسیر انحطاط و عقب‌گرد، دست کم به لحاظ فرهنگی (ارزشی) بوده است. نظریه‌های جامعه‌شناختی تاریخی غالباً با فرض پویایی و سیالیت وقفه‌ناپذیر حیات اجتماعی انسان‌ها، تغییرات و تحولات جوامع را به مثابه مجموعه رویدادهای به‌هم‌پیوسته، زنجیره‌وار در نظر می‌گیرند؛ در مقابل، نظریه‌های قایل به تکامل اجتماعی به دلیل اعتقاد به وجود عنصری ثابت در ضمن تحولات تاریخی جوامع، علاوه بر پذیرش روند تغییرات به مثابه مجموعه رویدادهای به‌هم‌پیوسته، زنجیره‌وار و وقفه‌ناپذیر بر ویژگی جهت‌داری، نظام‌مندی و داشتن روند صعودی این سیر تحولی نیز تأکید دارند. نظریه‌های تکاملی از آن روی که نتایج و دلالت‌های عمیق اجتماعی و فرهنگی در زمینه‌هایی نظیر ترسیم الگوی پیشرفت، تدوین راهبردها و سیاست-گذاری‌های مرتبط با پیشرفت، تعیین غایت نهایی پیشرفت، امیدآفرینی و معنابخشی به زندگی به همراه دارند، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده‌اند.

تالکوت پارسونز و شهید مرتضی مطهری از جمله اندیشمندانی هستند که ضمن اعتقاد به نظم جهت‌دار برای تغییرات جوامع، الگوی آن را تکاملی می‌دانند. تحقیق حاضر در صدد است با بررسی تطبیقی دیدگاه پارسونز و شهید مطهری درباره تکامل اجتماعی به بررسی چیستی تکامل اجتماعی و دلالت‌های اجتماعی و فرهنگی آن بپردازد. نظریه‌های تکامل اجتماعی با مفروض‌پنداشتن روند به‌هم‌پیوسته و وقفه‌ناپذیر تغییرات اجتماعی به عنوان یک روند واحد و روبه پیشرفت، از چیستی، شاخص، عوامل ایجادکننده، غایت و خط سیر چنین جریان‌ی بحث می‌کنند. بررسی‌ها نشان داد در آثار منتشرشده، تحقیقی درباره این مسئله انجام نشده است؛ با این حال می‌توان به تحقیقات زیر که همسو با مسئله تحقیق حاضر می‌باشند، اشاره کرد. عباس محمدی اصل در کتاب «تکامل اجتماعی در نظریه ساختی-کارکردی تالکوت پارسونز» به بررسی تکامل اجتماعی از منظر پارسونز با توجه به نظریه ساختی-کارکردی

می‌پردازد. حمید پارسانیا و اکبر دوایی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «چارچوب نظریه پیشرفت و تکامل از منظر استاد مطهری» به بررسی مفهوم، مبانی و انواع تکامل جامعه انسانی از دیدگاه استاد مطهری پرداخته‌اند و در نهایت چارچوبی نظری برای تعیین حدود پیشرفت ترسیم شده است. شمس‌الله مریجی، اصغر اسلامی تنها و حسین اسدی (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان «نقش فطرت در تکامل اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری» به بررسی نقش فطرت در تکامل اجتماعی از منظر علامه طباطبایی و استاد مطهری پرداخته‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد فطرت دو نقش عمده در تکامل اجتماعی ایفا می‌کند: نخست اینکه فطرت به عنوان عاملی درونی، علت اصلی تکامل جامعه محسوب می‌شود؛ دوم اینکه فطرت، جامعه انسانی را هم از جهت ساختاری و هم از جهت ارزش‌های انسانی تکامل می‌بخشد. روش به‌کاررفته در این تحقیق روش تطبیقی است که در آن تلاش می‌شود از طریق بررسی تشابه و تفاوت بین واحدها به یافته‌های جدید دست یافت (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۶۰). فرایند انجام تحقیق تطبیقی به این صورت است که ابتدا مسئله تعریف می‌گردد، سپس دامنه تطبیق محدود می‌شود، در ادامه وجوه تشابه و تفاوت مشخص شده و در نهایت مواضع مشابه و متفاوت تبیین می‌شود (قراملکی، ۱۳۸۷: ۲۹۸-۳۱۴).

نوشتار حاضر در صدد است ضمن بررسی تطبیقی دیدگاه پارسونز و شهید مطهری به واکاوی چیستی تکامل اجتماعی و دلالت‌های اجتماعی و فرهنگی آن بپردازد.

تکامل اجتماعی: تعریف، مبانی و چیستی

واژه تکامل (Evolution) عموماً به تحولات پیاپی و فزاینده یک پدیده یا اجزایی از آن که به تدریج و طی این فرایند، به درجاتی از رشد و شکوفایی - در مقایسه با مراحل پیشین - می‌رسد، اطلاق می‌شود. از دید برخی لغت‌شناسان، این واژه به فرایندی از تغییر اشاره دارد که از طریق آن و در نهایت چیز جدیدی به وجود آید و در عین حال هویت یا فردیت جوهر اولیه آن همچنان محفوظ بماند (جولیوس گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۲۵۸)؛ از این رو امکان رهگیری فرایند تکاملی یک پدیده، زمانی مقدور خواهد بود که بتوان عنصری ثابت و مؤلفه‌ای پایدار را در طول فرایند تحولات و تطورات پدیده مذکور فرض کرد که به رغم تحولات تدریجی آن،

همچنان ثابت می‌نماید. بر این اساس وجود مؤلفه و عنصری ثابت طی فرایند تحولات یک پدیده، امری محوری در موضوع تکامل شمرده می‌شود. به عبارتی این نگرش از لحاظ هستی‌شناختی مبتنی بر ایده‌ای ذات‌گرایانه است. ذات‌گرایی وجود مراجعی پایدار را مفروض می‌گیرد و معتقد است می‌توان عناصر و مقوله‌هایی اجتماعی یافت که در سیر تحولات تاریخی زندگی جمعی انسان‌ها انعکاس‌دهنده «این‌همانی» بنیادین‌اند (بارکر، ۱۳۸۷: ۳۹). با عطف توجه به ویژگی فوق، نظریه‌های تکامل‌گرا بر این باورند که جوامع بشری در طول تاریخ حیات خود مراحل مختلفی را پشت سر نهاده و هر مرحله از مرحله پیش از خود سر بر آورده و زمینه‌تکون مرحله بعد را فراهم کرده است و در مقایسه، هر مرحله با عطف توجه با شاخص‌هایی که با توجه به عنصر ثابت به دست می‌آید، در مرحله بالاتری قرار می‌گیرد. به بیان دیگر هر مرحله از مرحله ماقبل سر بر آورده و درضمن این سیر تحولی، دستاوردها و اندوخته‌های پیشین همچنان حفظ شده و ارتقا یافته‌اند (وبر و دیگران، ۱۳۷۹: ۱). بنابراین نظریه‌های تکامل‌گرا، جهان اجتماعی را واقعیتی سیال و در حال تجربه دگرگونی‌های بنیادین پیاپی فرض می‌کنند که طی آن همواره نظم و سامانی به صورت تدریجی فروریخته و نظم و سامان جدیدی با ویژگی‌ها، امکانات و قابلیت‌های متمایز آرام‌آرام به جای آن می‌نشیند. در عین حال در این فرایند سیلان و صیوروت بی‌وقفه، همواره عناصری حضور و بقا دارند و روند رو به رشدی را پیوسته تجربه می‌کنند. بنابراین مفهوم کلیدی مضمّن در نظریه‌های تکاملی، وجود همین «عنصر ثابت» است؛ اگرچه این عنصر ثابت و مفروض در یک نظریه تکاملی ممکن است چیزی متمایز از عنصر ثابت و مفروض در نظریه دیگر باشد. این عنصر ثابت ممکن است نه یک امر عینی که امری انتزاعی یا برساختی باشد؛ در عین حال منشأ انتزاع آن، امر یا اموری عینی است. گفتنی است فرض وجود عنصر ثابت در نظریه‌های تکاملی به معنای یکسانی و یکنواختی فرایند تحول در جوامع مختلف نیست. از دید این دسته نظریه‌پردازان، فرایند تحول جوامع، ادوار و مراحل را طی می‌کند که در عین داشتن تفاوت جوهری، پیوند و اتصال رقیقی میان آنها برقرار است؛ از این رو نظم حاکم بر هر دوره ممکن است کاملاً متفاوت از نظم حاکم بر ادوار دیگر باشد. با وجود این می‌توان به رغم این تفاوت‌های بنیادین، در درون این دوره‌ها عنصری را یافت که در خلال این جریان تحولی همچنان حضور داشته، روندی فزاینده را پیموده باشد؛

برای مثال جامعه‌شناسان ساختارگرا ضمن پذیرش روند تطوری جامعه، بر این باورند که جامعه در استمرار حیات تاریخی پویای خود، همواره گوهر ذاتی و بنیان‌های ساختی خود را حفظ می‌کند؛ اگرچه عناصر رویین و جلوه‌های آشکار این گوهر ذاتی و سطوح نمادین و رفتاری آن در دوره‌های مختلف دست‌خوش تغییر می‌شوند؛ برای نمونه جامعه‌شناسی همچون دورکیم، ضمن پذیرش روند بی‌وقفه تطورات جوامع انسانی با تأکید بر وجه ساختی جامعه به عنوان عنصری ثابت، مظاهر آن را در دو گونه همبستگی مکانیکی و ارگانیکی صورت‌بندی می‌کند.

بررسی و تحلیل چستی تکامل اجتماعی از آن حیث که نقش مهمی در فهم ارکان مختلف نظریه تکامل‌گرایان اجتماعی دارد و نیز از این جهت که به درک روشن‌تر جهت‌گیری‌های متفاوت نظریه‌پردازان تکامل‌گرا کمک می‌کند، اهمیتی دوچندان دارد. درک چستی تکامل اجتماعی، به درک دو موضوع وابسته است: اول چستی عنصر ثابت مورد نظر در فرایند تکامل؛ دوم چگونگی و سیر پیش‌رونده آن. بر این اساس برای فهم چستی تکامل اجتماعی نخست باید بدانیم که چه چیزی در نظریه تکاملی مورد نظر محور قرار گرفته و عنصر ثابت تلقی شده است؛ دوم چگونگی و مکانیسم سیر فزاینده تطور این عنصر ثابت در فرایند زمان و فراز و فرودهای جامعه در طول تاریخ است. این دسته از نظریه‌ها کار خود را با این پیش‌فرض آغاز می‌کنند که حیات اجتماعی انسان‌ها نه پدیده‌ای بسیط و تک‌وجهی بلکه پدیده‌ای مرکب و چندوجهی [دارای وجوه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی و...] است (کینلا، ۱۳۹۳: ۴۶ و ۵۰). نظریه‌پردازان تکاملی متأثر از دیدگاه‌های فلسفی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی معمولاً بر وجهی از هستی حیات اجتماعی انسان‌ها و ویژگی خاص آن تأکید کرده [مثل نهادها، ساختارها یا وجوه فرهنگی، اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و...] (روشه، ۱۳۷۰: ۳۹) و آن را به عنوان عنصر ثابت حیات جمعی انسان‌ها در نظر می‌گیرند و در عین حال تلاش می‌کنند سیر تحولات و دگرگونی‌های تاریخی حیات اجتماعی انسان‌ها را با عطف توجه به عنصر ثابت و ویژگی‌ها و آثاری که چنین عنصری در زندگی انسان‌ها به بار می‌آورد، توضیح دهند. البته تأکید این نظریه‌پردازان بر وجهی از حیات اجتماعی به معنای نفی تأثیر و نقش‌آفرینی سایر ابعاد حیات اجتماعی نیست.

بررسی تطبیقی آرای پارسونز و استاد مطهری

چیستی تکامل اجتماعی

تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹) جامعه‌شناس برجسته امریکایی نیز از جمله اندیشمندانی است که در ضمن دیدگاه‌های جامعه‌شناختی خود به موضوع تکامل اجتماعی تلویحاً ورود کرده است. گفتنی است نظریه تکامل اجتماعی وی با عطف توجه به فرایند به‌هم‌پیوسته تحولات جوامع انسانی شکل نگرفته است، بلکه کار وی «انتظام و سامان‌دادن گونه‌های تحول ساختاری و توالی اشکال آن» (Parsons, 1966: 111؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۴) می‌باشد و از این جهت نظریه تکاملی وی از مصادیق نظریه‌های تکامل اجتماعی متعارف شمرده نمی‌شود. پارسونز دیدگاه خود در بیان ویژگی‌های حیات اجتماعی را عموماً در چارچوب رهیافت کلان خود یعنی کارکردگرایی-ساختاری توضیح داده است. مطابق این رهیافت، جامعه انسانی (زندگی جمعی) در بیانی تمثیلی همچون یک ارگانیسم زنده دارای اجزای به هم مرتبط و تأثیر و تأثر متقابل، ساختارهای چندگانه درونی، ارتباطات گسترده با محیط‌های انسانی و طبیعی و دارای کارکردهای متنوع در راستای تأمین نیازهای درونی و ضرورت‌های ساختاری در نظر گرفته می‌شود؛ از این رو ایده کلی و محوری این نوع نظریه‌ها، در نظر گرفتن زندگی جمعی به مثابه نظامی متشکل از اجزای به‌هم‌پیوسته، متعامل و منسجم است (رابرتسون، ۱۳۸۵: ۳۶) و به‌هم‌پیوستگی اجزای این نظام به گونه‌ای است که تغییر در یکی، به تغییر در سایر اجزا می‌انجامد (ال. بی، ۱۳۸۹: ۱۴۵). چنین رهیافتی متأثر از نگرش رئالیستی ایشان نسبت به جامعه و اعتقاد به جدایی و استقلال جهان و واقعیت اجتماعی از مشاهده‌گر است (بلیکی، ۱۳۹۱: ۳۴۳). در این رهیافت کانون توجه و تأکید، ساختارهای اجتماعی و روابط چندگانه میان اجزای ساختاری جامعه است (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۲۰) و تلاش دارد ماهیت جامعه و فرایند تکامل آن را با توجه به اجزا و عناصر ساختاری اش درک و تبیین کند (Parsons, 1951؛ روشه، ۱۳۷۶: ۱۱۳-۱۱۶). پارسونز متأثر از موضع کارکردی-ساختاری خود، تکامل اجتماعی را به عنوان فرایند تمایزیابی فرایندهای عناصر ساختاری نظام همچون

گروه‌ها و نهادهای اجتماعی در نظر می‌گیرد که در خلال این فرایند، جوامع به تدریج از اشکال و ساختارهای ساده‌تر به اشکال و ساختارهای پیچیده‌تر ارتقا می‌یابند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۹۱). با این حال باید در نظر داشت که از دید پارسونز بروز هر گونه تغییر و تمایز در عناصر ساختی، لزوماً به معنای تکامل نیست. این فرایند تمایزیابی در صورتی که با انسجامیابی مجدد میان اجزای افتراق‌یافته، مجدداً به وضعیت عادی بازگشته و ظرفیت انطباق‌پذیری جامعه با محیط افزایش بیشتری بیابد [می‌توان آن را مرحله‌ای از تکامل تدریجی جامعه فرض کرد] (Parsons, 1966: 22؛ همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۵۸؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۲). پارسونز روند رشد و ترقی جوامع را طی مراحل چهارگانه و در برخی آثار خود طی مراحل سه‌گانه‌ای (Parsons, 1966: 26؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۲-۱۴۳) توضیح می‌دهد. جوامع ضمن گذار از این مراحل از لحاظ ساختاری به سوی پیچیدگی بیشتر که با مفاهیم تمایز و یکپارچگی درک و توصیف می‌شوند، تکامل می‌یابند.

پارسونز در تبیین چگونگی و مکانیسم تکامل اجتماعی رویکردی تلفیقی دارد، اگرچه در ادامه کار خود به دلیل تأکید بیش از حد بر وجوه اجتماعی و ساختاری، عملاً نقشی برای وجوه فردی در فرایند تکامل اجتماعی جوامع قایل نشده است. درحقیقت پارسونز با اینکه نظام اجتماعی را به عنوان یک نظام کنش متقابل مورد توجه قرار می‌دهد و سعی دارد فرایند حرکت پیش‌رونده جوامع را به گونه‌ای دوسویه [توجه توأمان به عاملیت و ساختار] توضیح دهد؛ با این حال این رویکرد را رویکرد اصلی خود در بررسی ویژگی‌های نظام اجتماعی، تلقی نکرده است. پارسونز آمیزه نقش-منزلت را به عنوان واحد بنیادین در تحلیل نظام اجتماعی به کار گرفته که نه جنبه‌ای از کنشگران و نه جنبه‌ای از کنش متقابل است، بلکه یک مؤلفه سازنده ساختاری، در نظام اجتماعی به شمار می‌آید (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۱). با این حال پارسونز مکانیسم تکامل اجتماعی را به گونه‌ای یک‌سویه و با تأکید بر نقش عناصر ساختاری که هستی مستقلی از افراد دارند، تبیین می‌کند. بر این اساس پارسونز نیز همچون اسپنسر و دورکیم مکانیسم و چگونگی تکامل اجتماعی را به مثابه نوعی پویایی اجتماعی، بدون

مشارکت و دخالت عوامل انسانی (فروند، ۱۳۶۸: ۹۶) در نظر می‌گیرد. از این رو مطابق دیدگاه پارسونز فرایند تکاملی ساخت اجتماعی تحت تأثیر نیروهای اجتماعی خارج از انسان‌ها و آگاهی و اراده آنها صورت می‌پذیرد (ایمان، ۱۳۹۱: ۸۴).

دیدگاه استاد مطهری درباره حیات اجتماعی انسان‌ها را می‌توان تحت عنوان «نظریه فطرت» که نوعی نظریه فرهنگی محسوب می‌شود، توضیح داد. مطابق این دیدگاه، انسان‌ها پیش از ورود به زندگی اجتماعی، با گرایش‌ها و شناخت‌های ذاتی و غیراکتسابی که از آن به فطرت تعبیر می‌شود، پایه عرصه زندگی جمعی می‌گذارند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲: ۳۳۸-۳۴۵). نظریه فطرت یعنی انسان با برخی امور پیشینی وارد عرصه حیات اجتماعی می‌شود و این امور راهنمای او در کنش‌ها، روش‌ها و راه و رسم زندگی جمعی - است. مراد استاد مطهری از فطرت به معنای عام است که هم شامل غریزه و هم فطرت می‌شود. استاد مطهری بر اساس این اصل، دو نتیجه مهم درباره حیات اجتماعی انسان‌ها می‌گیرد: نخست اینکه منشأ تشکیل حیات اجتماعی، نیازمندی‌های مشترک انسان-هاست که ریشه در فطرت آنها دارد (مطهری، ۱۳۸۶: ۲ / ۳۳۲)؛ دوم اینکه انسان‌ها موجوداتی فطرتاً خودآگاه‌اند که بر اساس باورها، ارزش‌ها و هنجارها اقدام به کنش می‌کنند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲ / ۹۷-۹۸ و ۳۹۷-۳۹۸). بنابراین با اینکه انسان‌ها پس از حضور در کنار هم و کنش متقابل با یکدیگر حقیقت جدیدی را به نام جامعه که مستقل از افراد است، شکل می‌دهند، این افرادند که حیات اجتماعی خود را خلق می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲ / ۳۴۰). در اندیشه استاد مطهری دو مقوله، مقوم مفهوم جامعه‌اند؛ به این معنا که اگر مجموعه‌ای از انسان‌ها از این دو خصوصیت برخوردار باشند، یک جامعه را تشکیل می‌دهند: نخست، وجود «نیازمندی‌های متقابل» که افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهند؛ دوم وجود «هویت فرهنگی غالب» (جمشیدی، ۱۳۹۲: ۱۴۶) و هر دوی این خصوصیات ریشه در فطرت انسان‌ها دارد. شهید مطهری همچنین ضمن تأکید بر وجوه غیرمادی و فرهنگی حیات اجتماعی انسان‌ها سعی دارد تکامل اجتماعی را بر اساس شیوه زندگی و تحولاتی تدریجی آن توضیح دهد. دیدگاه استاد مطهری در این زمینه را می‌توان در قالب گزاره‌های ذیل تشریح کرد:

انسان به کمال مطلق به عنوان نوعی استعداد فطری و سرشتی گرایش دارد؛ به نحوی که همه کنش‌های وی تحت تأثیر این گرایش شکل گرفته و هدایت می‌شوند (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۳/۷۸۷).

انسان با اینکه موجودی کمال‌طلب است، دست‌یابی به کمال مطلوب، مستلزم تلاش و فعالیت اختیاری و ارادی است که تحت عنوان عمل یا کنش از آن یاد می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶: ۸/۲۴۱ و ۶/۷۱۳ و ۸/۴۲۳). انسان‌ها از طریق کنشی که انجام می‌دهند، می‌توانند کمالاتی را که مورد نظر دارند، اکتساب کنند.

هر کنشی که انسان انجام می‌دهد، دو عنصر مقوم دارد: اول شکل عینی و فیزیکی کنش است؛ دوم هدف و انگیزه‌ای است که در ورای شکل فیزیکی آن نهفته است (مطهری، ۱۳۸۶: ۱/۴۷ و ۶/۷۰۹). میل به کمال مطلق، از یک سو باعث می‌گردد انسان‌ها به کمک نیروی تعقل همواره در جست‌وجوی بهترین شیوه و روش برای رسیدن به اهداف خود برآیند و همواره در صدد کشف روش‌های مناسب‌تر و کارآمدتر برای تأمین خواسته‌های خود باشند؛ از سوی دیگر باعث می‌شود انسان‌ها همواره به اهداف متعالی‌تری بیندیشند و سعی کنند تا آن اهداف را در حد امکان عینیت داده، از اهداف و آرمان‌های سطح پایین‌تر فاصله بگیرند.

توجه به دو نکته برای فهم بهتر دیدگاه استاد مطهری ضروری است: نخست اینکه حیات اجتماعی انسان‌ها خصوصیتی جمعی و اجتماعی دارد. بنابراین کنش‌های انسانی هم در ناحیه تعیین هدف و هم در شیوه‌های تحصیل هدف، بر پایه قواعد و ارزش‌های جمعی و اجتماعی شکل می‌گیرند. انسان در این مقام سعی دارد بهترین روش و شیوه ممکن برای تحصیل هدف را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای فراگیر و مورد اقبال عموم تشخیص دهد و برگزیند. روشن است که اهداف و ارزش‌های دارای اعتبار در حیات جمعی آنهایی هستند که مورد نظر جمع و اکثریت قرار گرفته‌اند. افراد در ظرف اجتماع و در فرایند تعامل با یکدیگر سعی دارند اهداف و ارزش‌های مورد نظر خود را عینیت و تحقق بخشند. این

ارزش‌ها ریشه در وجود دوساحتی انسان (غریزه و فطرت یا ابعاد حیوانی و انسانی) دارند. اهم این‌ارزش‌ها در یک طیف طولی عبارت‌اند از خودخواهی، منفعت‌طلبی و زیاده‌خواهی و نیز دگرخواهی، کمال‌جویی، حقیقت‌جویی، عدالت‌طلبی، زیبایی‌جویی و جاودانه‌خواهی که تحت دو عنوان کلی‌تر خودمحوری و جمع‌محوری قرار می‌گیرند (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۶: ۳/ ۴۹۰-۴۹۶ / مطهری، ۱۳۸۶: ۲۲/ ۶۰۳-۶۰۵).

دوم اینکه ایشان همان‌گونه که وجود انسان را دوساحتی می‌دانند، یعنی انسان در مسیر تکامل خود هم به ارضای نیازها و تأمین اهداف مادی و هم به ارضای نیازها و تأمین اهداف معنوی نظر دارد، حیات اجتماعی را نیز زمینه‌ساز تحقق و استقرار دو ارزش مثبت و منفی کلان یعنی خیر اخلاقی و شر اخلاقی با فروعات آن در نظر می‌گیرد که انسان‌ها با اراده و اختیار و در پرتو تعاملات جمعی خود عینیت آنها را ممکن می‌سازند. از این رو صرف شکل‌گیری و سامان‌یابی حیات اجتماعی به حاکم شدن ارزش‌های جمع‌محورانه همچون اخلاقی‌زیستن، آزادی، عدالت، نظم، تکامل جمعی نمی‌انجامد. استاد مطهری نیز همچون پارسونز، مکانیسم و چگونگی تحول و تکامل اجتماعی را تلفیقی در نظر می‌گیرد. از دید وی جامعه ترکیب ویژه‌ای از روح‌ها، علایق، اهداف، آرزوها، دانش‌ها، تجربه‌ها و... است که در آن هم جامعه اصالت و استقلال دارد و هم فرد استقلال نسبی خود را حفظ می‌کند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲/ ۳۳۶-۳۳۸). از این رو در مقام تبیین مکانیسم تحول و تکامل اجتماعی هم باید به ویژگی‌های فردی افراد و هم به ویژگی‌های جمعی آنها به صورت توأمان توجه کرد. با این حال وی بر خلاف پارسونز که فرایند تکامل اجتماعی را درنهایت یک‌سویه و بر اساس تحولات به وقوع پیوسته در سطوح ساختاری جامعه تبیین می‌کند، در مقام تبیین تکامل اجتماعی، وزن و اعتبار اصلی را به فرد و استعدادهای فطری او می‌دهد. به بیان دیگر تکامل اجتماعی، جلوه آشکاری از شکوفایی استعدادهای فطری انسان‌ها و تبلور آن در ساحت‌های مختلف حیات جمعی است (مطهری، ۱۳۸۶: ۲/ ۳۶۰).

با این توضیح می‌توان دریافت نوع تبیینی که استاد مطهری از تکامل اجتماعی دارد، تفاوت جدی با نوع تبیین پارسونز از تکامل اجتماعی دارد. پارسونز به دلیل تأکید اصلی‌اش بر ساختارهای اجتماعی به عنوان امری مستقل از انسان‌ها، تکامل اجتماعی را به منزله فرایند پیچیدگی فزاینده ساختارهای اجتماعی می‌داند که طی آن ساختارهای اجتماعی نه بر اساس اراده و آگاهی انسان‌ها بلکه بر اساس قوانین درونی‌ای که بر ساختارها حاکم است، پیش می‌رود و چنان‌که توضیحش خواهد آمد، پارسونز این قوانین درونی را بر اساس نظریه تکامل طبیعی داروین تبیین می‌کند؛ در حالی که در مقابل استاد مطهری به دلیل تأکید اصلی‌اش بر فطرت به عنوان امری که پیش از جامعه حضور داشته است، تکامل اجتماعی را به مثابه فرایندی می‌بیند که طی آن استعدادها، توانایی‌ها و ظرفیت‌های فطری انسان‌ها شکوفا شده و فعلیت می‌یابد و چنان‌که خواهد آمد، علت این تکامل میل فطری انسان‌ها به کمال‌طلبی است که از درون آنها می‌جوشد و از بیرون به آنها تحمیل نشده است. قابل ذکر است با وجود اینکه پارسونز تکامل اجتماعی را با تأکید بر ساختارهای اجتماعی و استاد مطهری تکامل اجتماعی را با تأکید بر عاملیت فطری انسان‌ها تبیین می‌کنند، این سخن به معنای نفی تکامل ظرفیت‌های درونی انسان‌ها توسط پارسونز و تکامل ساختارهای اجتماعی توسط استاد مطهری نیست؛ بلکه تفاوت دیدگاه این دو اندیشمند در عنصر ثابت و وجهی از حیات اجتماعی که حقیقت اصلی تکامل اجتماعی را تبیین می‌کند، نشان می‌دهد. بنابراین از مقایسه دیدگاه این دو اندیشمند درباره چستی تکامل اجتماعی می‌توان نتیجه گرفت که نمی‌توان به سادگی تکامل اجتماعی را به عنوان فرایندی تک‌وجهی و بسیط که صرفاً بر ترقی و پیشرفت برخی وجوه حیات اجتماعی انسان‌ها نظیر تقسیم کار، یا رشد تکنولوژیکی تأکید کرده و آن را به مثابه تکامل همه‌جانبه حیات اجتماعی تفسیر می‌کند، در نظر گرفت؛ بلکه تکامل اجتماعی به منزله فرایندی پیچیده و چندوجهی تلقی می‌شود که طی آن باید هم به تکامل ابعاد ساختاری و نهادی جامعه و هم به تکامل ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه بشری توجه داشت.

شاخص تکامل اجتماعی

مراد از شاخص تکامل اجتماعی عناصر، پارامترها و مؤلفه‌های نسبتاً عینی در مقیاس اجتماعی‌اند که نشان‌دهنده وقوع پیشرفت و ترقی در بخش‌های مختلف جامعه می‌باشند و به استناد آنها ارزیابی و بررسی روند تکاملی جوامع برای پژوهشگران میسر می‌گردد. پارسونز با توجه به دیدگاهی که در خصوص چیستی تکامل اجتماعی اتخاذ کرده است و تأکیدی که بر عناصر ساختی جامعه دارد، سه شاخص عمده برای تکامل اجتماعی در نظر می‌گیرد: (۱) تمایز و تفکیک فزاینده عناصر نظام اجتماعی؛ (۲) انسجام و انسجام بیشتر میان اجزای افتراقی؛ (۳) افزایش ظرفیت انطباق‌پذیری نظام اجتماعی با محیط (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۵۸). از این رو روند تکاملی جوامع با سه فرایند قابل‌بازشناسی است: (۱) اینکه عناصر ساختی جامعه همچون گروه‌ها، سازمان‌ها و نهادها به صورتی فزاینده از یکدیگر تمایز یافته و جدا می‌شوند. (۲) اینکه عناصر ساختی تمایز یافته مجدداً با یکدیگر انسجام یافته و یکپارچگی جدیدی را به نمایش می‌گذارند. (۳) اینکه این فرایند تمایز و انسجام در جهت انطباق و سازگاری هرچه بیشتر نظام اجتماعی با محیط داخلی و خارجی خود پیش می‌رود و توانایی مطلوب‌تری در جهت مقابله با مسائل درونی و چالش‌های بیرونی می‌یابد. استاد مطهری به دلیل تأکیدی که بر عاملیت فطری انسان‌ها در تکامل اجتماعی دارد، بر خلاف پارسونز شاخص‌هایی همچون وابستگی به ایمان و رشد عقل و آگاهی را به عنوان شاخص‌های تکامل اجتماعی در نظر می‌گیرد. شاخص‌های تکامل اجتماعی از دید استاد مطهری عبارت‌اند از: (۱) وابستگی به ایمان؛ کمال انسان در ایمان به خدا و پیوند با حق یعنی خداوند خلاصه می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۳/۱۹۱). ایمان نیز به اعتقاد استاد، تسلیم شدن قلب است. تسلیم زبان یا تسلیم فکر و عقل اگر با تسلیم قلب همراه نباشد، ایمان نیست (مطهری، ۱۳۸۶: ۱/۲۹۱). (۲) رشد و تکامل عقل؛ ایشان در موضوع اثبات رشد و کمال عقل انسان به مسئله ختم نبوت استناد می‌کند. از دید وی، رشد و بلوغ عقلانی اجتماعی انسان یکی از مهم‌ترین دلایل ختم نبوت است

(مطهری، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۸۳). از این رو به موازات رشد و تکامل عقلانی انسان و کسب تجاربی در عرصه خط و نگارش، ادیان آسمانی نیز تکامل یافته و در سطحی عالی‌تر بر مردم عرضه شده‌اند. ۳) رشد و تکامل آگاهی؛ استاد مطهری رشد آگاهی را در سه حوزه خلاصه می‌کند: الف) آگاهی از طبیعت: به این معنا که انسان به تدریج به خود آگاهی در برابر طبیعت رسیده و متوجه شده که انسان چیزی متفاوت از طبیعت است و می‌تواند بر طبیعت مسلط شده، آن را کنترل و هدایت کند. ب) آگاهی از تاریخ: به این معنا که انسان با رشد آگاهی خود متوجه واقعیت تاریخی خود و نوع ارتباط انسان‌ها با یکدیگر شده، دریافت که می‌تواند نوع روابط انسان‌ها را با دانش و تجربیاتی که از گذشته خود کسب کرده، تغییر دهد. ج) گاهی از آگاهی به خود (خودآگاهی): به این معنا که انسان به تدریج از آگاهی خود نیز آگاهی یافت و علم به علم پیدا کرد (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵/ ۲۴۴-۲۴۸). روشن است که این سه ویژگی، مبین تکامل در سطح فردی‌اند؛ اما از نظر استاد، بازتاب آنها در حیات اجتماعی می‌تواند نشانه تکامل اجتماعی تلقی شود (رشد ایمان جمعی، بلوغ عقل اجتماعی، رشد خود آگاهی جمع).

بنابراین شاخص‌های تکامل اجتماعی از دید پارسونز برآمده از عناصر ساختی نظیر تفکیک نهادهای اجتماعی، ادغام نهادهای اجتماعی و سازگاری بیشتر با محیط است. در مقابل شاخص‌های تکامل اجتماعی از منظر استاد مطهری رشد ایمان، رشد عقل و رشد علم است که برآمده از ظرفیت‌های فطری انسان‌هاست. علت تفاوت دیدگاه این دو اندیشمند را می‌توان در تفاوت چیرستی تکامل اجتماعی از نظر ایشان دانست؛ از سوی دیگر روشن می‌شود در جهت بررسی میزان تحقق الگوی پیشرفت و توسعه در یک جامعه مطابق دیدگاه پارسونز باید به شاخص‌های برآمده از عناصر ساختی توجه کرد؛ در حالی که مطابق دیدگاه استاد مطهری شاخص‌های برآمده از وجوه فرهنگی نظیر ایمان، عقل و آگاهی مورد نظر است.

عامل تکامل اجتماعی

مراد از عامل یا عوامل تکامل اجتماعی مجموعه اموری است که روند تحولات و دگرگونی‌های پیاپی جامعه را در مسیر صعود و پیشرفت جهت می‌دهد و پیش می‌برند. نظریه‌های تکاملی با عطف توجه به وجود عنصر ثابت در پیوستار حرکت تاریخی جامعه و در امتداد زمان، از این بحث می‌کنند که چه عاملی باعث حرکت رو به جلوی جامعه بر این پیوستار بوده است. تردیدی نیست که جامعه تحت تأثیر عوامل مختلف درونی و بیرونی دست‌خوش تغییر می‌شود؛ اما توجه به این نکته نیز لازم است که از دید پارسونز هر تغییری نشانه تکامل نیست؛ بلکه تنها تغییراتی که با درجاتی از پیشرفت و ترقی - با شاخص‌های معین - همراه باشند، به تکامل اجتماعی منجر می‌شوند؛ از این رو باید میان عوامل تغییر و عوامل تکامل اجتماعی تفکیک قایل شد. برای فهم بهتر این موضوع طرح دیدگاه پارسونز در خصوص تغییر اجتماعی و تکامل اجتماعی ضروری به نظر می‌رسد.

الف) عامل محوری تغییر اجتماعی

تغییر اجتماعی از عوامل متعددی همچون جمعیت، تکنولوژی، باورها، ارزش‌ها، انتظارات، ظهور اندیشه‌ها و آرمان‌های جدید و ارتباط با سایر جوامع ناشی می‌شود. با وجود این، عوامل مذکور از وزن و اعتبار یکسانی در ایجاد تغییر و تشدید و تقویت آن برخوردار نیستند. به بیان دیگر این عوامل هرچند همگی در ایجاد و امتداد تغییر در جامعه مؤثرند و به‌نوعی به هم وابستگی دارند و به همین دلیل نباید تنها بر یک عامل تکیه و تأکید شود (واگو، ۱۳۷۳: ۱۴)، نمی‌توان و نباید نقش و اعتبار یکسانی برای همه آنها قایل شد. با این فرض باید دید که عامل محوری در ایجاد تغییر اجتماعی از دیدگاه پارسونز کدام است؛ به بیان دیگر از میان عوامل مختلف تأثیرگذار بر روند تغییرات اجتماعی، کدام عامل نقش محوری و تعیین‌کننده دارد. پارسونز با ارجاع به نظریه ساختی-کارکردی خود، نقش محوری را به جمعیت به عنوان یک عنصر ساختی تعیین‌کننده می‌دهد. بر این اساس وقوع هر نوع تغییر در کمیت، کیفیت، توزیع، تحرک جغرافیایی و اجتماعی و سایر احوالات جمعیتی، تغییراتی را در ابعاد و ساحت‌های مختلف جامعه موجب خواهد شد.

ب) عامل محوری تکامل اجتماعی

از دید برخی اندیشمندان تا کنون دو رویکرد در اندیشه اجتماعی غربی در بیان چرایی تکامل اجتماعی تحت تأثیر فلسفه تکاملی داروین و فلسفه دیالکتیکی هگل مطرح شده است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۸۲). فلسفه تکاملی داروین بر این فرض مبتنی است که تکامل موجودات طبیعی از ساده به پیچیده بر اساس تنازع بقا و انتخاب اصلح قابل توضیح است. بر این اساس هر موجود به هر میزان که توانایی انطباق با محیط خود را داشته باشد، شانس بیشتری برای بقا دارد؛ از این رو موجودات قوی‌تر، پویاتر و پیچیده‌تر در مقایسه با موجودات ضعیف‌تر، کم‌تحرك‌تر و ساده‌تر بخت بیشتری برای انطباق با محیطشان و بقای بیشتر در متن طبیعت دارند (همان: ۶۸۴). پارسونز با این ایده به عنوان عامل مؤثر در تکامل اجتماعی، همدلی دارد. فرایند تنازع بقا و انتخاب اصلح یا طبیعی در عالم انسانی را می‌توان این گونه تقریر، تفسیر و توجیه نمود: تردیدی نیست که جهان اجتماعی از واحدها و بخش‌های ریز و درشت مختلفی با جایگاه و نقش‌های متفاوت ترکیب و تألیف یافته است. این بخش‌ها به‌ویژه در مقام عمل و ایفای نقش، رقابت، تقابل و تنش‌هایی با یکدیگر دارند. به طور طبیعی هر یک از آنها بسته به سابقه، جایگاه، اقتدار، گستره نفوذ و تأثیرات کارکردی‌اش سعی دارد با تضعیف سایرین، موقعیت خود را تثبیت کرده، ارتقا بخشد و بر سایرین اعمال سلطه نماید. به زبان داروینی، واحدهای اجتماعی قوی‌تر همواره سعی دارند بر واحدهای ضعیف‌تر تفوق یافته، درنهایت آنها را با خود همسو و همراه سازند. ازدست‌رفتن موقعیت کارکردی برخی واحدها، بدیل‌یابی کارکردی برخی واحدها، بروز رقابت، کشمکش و مخالفت میان گروه‌های ذی‌نفع، مبارزات احزاب سیاسی برای ارتقای موقعیت و بسط قدرت، تنش‌های ریشه‌دار میان گروه‌های قومی و اقلیت و اکثریت‌های موجود در جوامع، تعارض‌های مستمر میان طبقات محروم و برخوردار و... نمونه‌هایی از جدال‌های پایان‌ناپذیر و کشمکش‌های مهارناشدنی موجود در عالم انسانی در سطوح مختلف است (فی، ۱۳۸۹: ۱۴). با توجه به اینکه از دید پارسونز تکامل اجتماعی را باید صرفاً با عطف توجه به عناصر ساختاری جامعه و تکامل آنها توضیح داد، تنازع واحدهای قوی و ضعیف در گستره اجتماع را نیز می‌توان زمینه‌ای برای اختلالات ساختاری و تلاش

جامعه برای برون‌رفت از این وضعیت تفسیر کرد. قاعدتاً هر گامی که جامعه برای برون‌رفت از وضعیت‌های تنش‌آلود و ایجاد انسجام مجدد میان بخش‌های مختلف و سازگاری با محیط برمی‌دارد، معرف درجه‌ای از پیشرفت و تکامل اجتماعی است. پارسونز در پاسخ به این پرسش که به چه دلیل حرکت جامعه از مرحله ساده به پیچیده معرف تکامل اجتماعی است، متأثر از تلقی ارگانیستی خود از نظام اجتماعی و نیز فلسفه تکاملی داروینی که بر نظام اجتماعی حاکم است، پاسخ می‌دهد که هرچه ساختارهای جامعه پیچیده‌تر گردند، قابلیت انطباق آنها با محیط نیز افزایش می‌یابد و سازگاری بیشتر با محیط به این دلیل که بقای جامعه را بهتر تضمین می‌کند، دلیل بر تکامل بیشتر جامعه است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۹۰-۶۹۱). پارسونز در همین راستا «انتخاب طبیعی» را به عنوان عامل تکامل اجتماعی مطرح می‌کند. گفتنی است به دلیل عدم نیاز از طرح فلسفه دیالکتیکی هگل صرف نظر می‌شود.

استاد مطهری متأثر از رویکردی که درباره چپستی تکامل اجتماعی اتخاذ کرده است، دیدگاهی متفاوت از پارسونز در تفسیر عامل یا عوامل تغییر اجتماعی و تکامل اجتماعی به دست داده است. وی در این ارتباط بر عوامل غیرمادی و فرهنگی به عنوان عامل محوری تغییر اجتماعی و عامل تکامل اجتماعی تأکید کرده است.

الف) عامل محوری تغییر اجتماعی

شهید مطهری عوامل گوناگونی همچون تفاوت‌های فرهنگی، تکنولوژیکی، عامل استعمار و امدادهای غیبی را به عنوان عوامل تغییر اجتماعی ذکر کرده است (فولادی و دهقانیان، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۷). با توجه به صبغه فرهنگی نظریه استاد مطهری و تأکید وی بر عوامل فرهنگی، قاعدتاً عامل محوری در تغییر اجتماعی باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، اهداف، آرمان‌ها و اموری از این دست خواهند بود (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۶: ۲۱/۱۴۰).

ب) عامل محوری تکامل اجتماعی

استاد مطهری، بر خلاف پارسونز، متأثر از رویکردی که نسبت به چپستی تکامل اجتماعی دارد، کشش فطری انسان به «کمال‌جویی و کمال‌خواهی» بی‌منتها را به عنوان عامل اصلی تکامل اجتماعی مطرح می‌کند. به اعتقاد وی

رجوع به نظریه انتخاب طبیعی و بقای اصلح برای توضیح تکامل اجتماعی نارسایی و نقصان دارد و به تنهایی قادر به تبیین فرایند تکامل اجتماعی انسان نیست (مطهری، ۱۳۸۶: ۴/۲۲۲-۲۲۴). نقص عمده انتخاب طبیعی این است که از میان آنچه هست، گزینش می‌کند و دستوری در انتخاب آنچه باید باشد، ندارد. به عبارت دیگر انتخاب طبیعی تنها حذف و تصفیه می‌کند و نقشی در پرورش و افزایش ندارد (سروش، ۱۳۵۸: ۹۹). استاد مطهری معتقد است انسان برای پیمودن مسیر تکامل به استعدادها و ویژگی‌های دیگری مثل تعقل، قدرت نوشتن، نوآوری و خلاقیت نیاز دارد (مطهری، ۱۳۸۶: ۲/۵۱۱-۵۱۰)؛ با این حال نیرو و عامل اصلی تکامل اجتماعی میل به کمال است.

از نظر ما راز تکامل را در فطرت انسان باید جست‌وجو کرد و اینکه انسان به حسب فطرت خودش کمال‌جوست و در کمال‌جویی خودش حدّ یقف ندارد. این، علت اصلی تکامل است (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۳/۷۸۷).

علت چنین تفاوت دیدگاهی میان پارسونز و استاد مطهری را باید در نگرش بنیادین‌تری نسبت به نوع هستی جامعه و چگونگی تحولات جامعه در اندیشه این دو متفکر جست‌وجو کرد. با وجود اینکه هر دو اندیشمند به تأثیر توأمان عاملیت و ساختار اعتقاد دارند، در نهایت یک جنبه نقش اصیل و کانونی را در تحولات و تکامل اجتماعی بر عهده دارد. پارسونز نظیر بسیاری از اندیشمندان غربی همچون مارکس، اسپنسر، دورکیم و پساساختارگرایان جنبه ساختاری را برجسته نموده و وزن اصلی را در تحولات و تکامل جامعه به ساختارهای اجتماعی داده است. درمقابل، استاد مطهری نقش اصیل را به عاملیت داده است و تحولات و تکامل اجتماعی را با توجه به ویژگی‌های عامل تبیین کرده است. این مبنای ایشان به‌روشنی از سخنان ایشان در دو موضع متفاوت قابل استنباط است:

این دیدگاه در عین اینکه قایل است جامعه روح و شخصیت دارد، معتقد است که جامعه از افراد تشکیل می‌شود ولی نه افرادی که در ذات خودشان هیچ خصلت و خاصیتی ندارند جز پذیرندگی از بیرون، بلکه افراد با يك سرمایه الهی پا به جامعه می‌گذارند که آن سرمایه نامش «فطرت» است. نیاز انسان به بیرون این نیست

که بیرون او را بسازد، بلکه این از درون خودش به سویی در حرکت است. نیازش به بیرون از قبیل نیاز به یک کمک است، مثل نیاز به غذاست که یک شیئی که احتیاج به تغذیه دارد، از بیرون تغذیه می‌کند یعنی غذای بیرون را به شکلی درمی‌آورد که مورد احتیاج خودش است ولی مسیرش را خودش تعیین می‌کند و لهذا بیرون را تابع خود می‌کند» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵/۷۹۸-۷۹۷).

نقطه مقابل این اصل، اصل فلسفی رئالیستی است که به تأثیر متقابل کار و اندیشه و تقدم اندیشه بر کار قایل است. در این فلسفه جوهر انسان اندیشه است (علم حضوری جوهری نفس به ذات خود). انسان، هم سازنده کار است و هم ساخته شده او، و این امتیاز خاص انسان است- که هیچ موجودی دیگر با او در این جهت شریک نیست- و از نوع خاص آفرینش الهی او سرچشمه می‌گیرد. ولی سازندگی انسان نسبت به کار، سازندگی ایجاد و ایجابی است، اما سازندگی کار نسبت به انسان سازندگی «اعدادی» است؛ یعنی انسان واقعاً کار خویش را خلق می‌کند اما کار واقعاً انسان را خلق نمی‌کند بلکه کار و ممارست و تکرار عمل زمینه خلق شدن انسان را از درون فراهم می‌کند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲/۳۹۷-۳۹۸).

گفتنی است تأکید استاد مطهری بر نقش آفرینی فطرت کمال طلب به معنای نفی سایر عوامل مؤثر در تکامل اجتماعی همچون تضاد و انتخاب طبیعی نیست. از دید وی این دو عامل نیز در طول فطرت کمال طلب انسان نقش [علی یا اعدادی] داشته، موجب تسریع تکامل اجتماعی جامعه می‌گردند (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵/۲۱۰).

از جمله دلالت‌های مهم نظریه تکامل اجتماعی را می‌توان در این بخش ملاحظه کرد که طی آن ترسیم الگوی پیشرفت و توسعه و نیز سیاست‌گذاری و راهبردهایی که در این زمینه تدوین می‌شود، ارتباط تنگاتنگی با نوع عاملی که برای تکامل اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، دارد. مطابق دیدگاه پارسونز توجه به عوامل ساختی از اهمیت و اولویت در ترسیم الگوی پیشرفت و تدوین راهبردهای توسعه برخوردارند؛ در حالی که مطابق دیدگاه استاد مطهری این عاملیت انسان‌ها مبتنی بر آگاهی و اراده است که نقش تعیین‌کننده و مهم را در ترسیم الگوی پیشرفت و راهبردهای توسعه بر عهده دارد.

غایت تکامل اجتماعی

در این بخش به دنبال بررسی این موضوع و پاسخ به این پرسش هستیم که روند پویایی و تحولات پیاپی جامعه که از گذشته شروع شده و هم اکنون نیز ادامه دارد، در آینده به کجا ختم خواهد شد و این غایت چه ویژگی‌هایی خواهد داشت. بحث از اینکه غایت تکاملی جامعه چیست و چه ویژگی‌هایی دارد، ارتباط وثیقی با دیدگاه نظریه پرداز درباره چیستی تکامل اجتماعی دارد. پارسونز در راستای تأکیدی که بر ساخت اجتماعی و انسجام اجتماعی دارد، مقصد نهایی و سیر غایی جامعه را نیز دست‌یابی هرچه بیشتر به انسجام اجتماعی در نظر می‌گیرد. جامعه طی این فرایند به رغم تجربه مکرر وضعیت‌های تمایز و یکپارچگی، همواره به اقتضای ظرفیت‌های درونی و ضرورت‌های کارکردی سعی دارد با محیط خود به شکل مناسب‌تری سازگار شود. در همین راستا وی جامعه صنعتی‌مدرن را بدین لحاظ که در این نوع جامعه کارکردها بیشتر از هر نوع جامعه‌ی دیگر افتراق پذیرفته‌اند، به مثابه کامل‌ترین نظام اجتماعی و منزل نهایی سیر تکاملی جامعه تلقی می‌کند (روشه، ۱۳۷۶: ۲۴۴). پارسونز بر خلاف مارکس و وبر دیدگاه خوشبینانه‌تری به غایت تکاملی جوامع دارد و معتقد است فرایند انسجام اجتماعی (تمایز و یکپارچگی هرچه بیشتر و در ادامه سازگاری هرچه مناسب‌تر با محیط) در نهایت به رفاه و آزادی بیشتر جوامع منجر خواهد شد. از دید وی این امکان وجود دارد که مدرنیته مجدداً در خدمت اهداف معنوی انسان درآید و مزایایی همانند احترام بیشتر به فرد، امکان‌یابی بیشتر برای مشارکت هرچه گسترده‌تر توده‌ها در سرنوشت خود و نیز زمینه‌یابی برای گسترش بیشتر دموکراسی در آن محقق شود (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۹؛ گولدنر، ۱۳۶۸: ۲۰۸). اتخاذ چنین رویکردی برآمده از پیش‌فرض‌های پارسونز در بیان ویژگی‌های جهان اجتماعی است. وی معتقد است ارزش‌های اخلاقی در تاروپود جهان اجتماعی تنیده شده و سرشتی جدا و مستقل از آن ندارند. بنابراین هر گونه پیشرفت و تکامل در جهان اجتماعی، بالتبع پیشرفت و ارتقای جایگاه ارزش‌های اخلاقی را در جامعه موجب خواهد شد. این پیشرفت در قالب حصول آزادی و رفاه بیشتر، احترام به حقوق یکدیگر، احساس مسئولیت اجتماعی بیشتر و... متبلور خواهد شد. از دید پارسونز مشکلات ساختاری و اخلاقی موجود در نظام اجتماعی، اموری

موقت و اقتضای فرایند تحولی جامعه‌اند و درنهایت با شکل‌گیری و استقرار یک نظام اجتماعی دارای ساختار منسجم‌تر و نظام اخلاقی رشدیافته‌تر و مطلوب‌تر، رفع خواهند شد (کرایب، ۱۳۸۸: ۵۱).

استاد مطهری بحث از غایت تکامل جوامع را یکی از مهم‌ترین موضوعات می‌داند. برای شناخت غایت تکاملی جامعه ابتدا باید انواع تکاملی را که از دیدگاه ایشان در جامعه فرض تحقق دارد، شناسایی کرد. استاد مطهری در این رابطه سه نوع تکامل را شناسایی کرده است: (۱) تکامل در نوع روابط انسان‌ها با طبیعت؛ (۲) تکامل در نوع روابط انسان‌ها با یکدیگر؛ (۳) تکامل در ارزش‌های حاکم بر انسان‌ها (مطهری، ۱۳۸۶: ۳/ ۵۳۵-۵۳۷). بنابراین جامعه می‌تواند در روند تکاملی خود در هر سه زمینه فوق یا برخی از آنها تکامل یابد؛ با این حال آنچه همواره مورد پرسش اندیشمندان اجتماعی بوده، این است که جامعه در سیر تکاملی خود در چه زمینه‌هایی تکامل خواهد یافت. تکامل جامعه در نوع روابط انسان‌ها با طبیعت و نیز تکامل جامعه در نوع روابط انسان‌ها با یکدیگر، در عرصه کنش‌های اقتصادی و اجتماعی انسان‌ها و تعاملات آنها نمود و جلوه برجسته دارد. این دو نوع تکامل در قالب پیچیده‌شدن و تخصصی‌شدن هرچه بیشتر ساختارها، نهادها، سازمان‌ها، روابط، تکنولوژی‌ها و روش‌هایی که جامعه در راستای تأمین نیازهای ضروری خود و در جهت بقا و استمرار حیات اجتماعی و اقتصادی‌اش مورد استفاده قرار می‌دهد، کاملاً انعکاس دارد. ویژگی این دو نوع تکامل این است که بر پایه دانش، تجربه و خلاقیت پایان‌ناپذیر انسان مبتنی‌اند. ویژگی این دو نوع تکامل بر خلاف تکامل در حوزه ارزش‌های حاکم بر جامعه، دارابودن جنبه عینی و هستی‌شناختی است؛ در حالی که تکامل در ناحیه ارزش‌های حاکم بر جامعه موضوعی فرهنگی، ارزشی و هنجاری است. از جمله مصادیق تکامل در ارزش‌ها این است که جامعه از ارزش‌های فردمحور به ارزش‌های جمع‌محور، از ارزش‌های مادی به ارزش‌های معنوی، از گذشته‌گرایی صرف به آینده‌گرایی عطف توجه کند. به باور استاد مطهری جامعه در هر سه عرصه مذکور تکامل می‌یابد (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۵ / ۵۱۵-۵۱۶). با این حال ایشان بر خلاف پارسونز تکامل ساختاری و ارزشی را به هم وابسته نمی‌داند؛ یعنی از دید ایشان، تکامل ساختاری جامعه

لزوماً به تکامل ارزشی آن منجر نمی‌شود (مطهری، ۱۳۸۶: ۲/۲۷ و ۲۵/۵۱۱)؛ از طرفی میزان و سرعت پیش‌روی و تکامل جامعه در دو بخش تکامل ساختاری و ارزشی یکسان نیست (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۵/۵۱۱). علامه طباطبایی در پاسخ به این اشکال که چرا انسان دارای تمایل فطری به ارزش‌های معنوی و قدسی تا کنون در تحقق آنها موفق نبوده یا چندان در جست‌وجوی آنها برنیامده است، می‌نویسد:

این انحراف به خاطر بطلان حکم فطرت نیست، بلکه حکم فطرت درست است، لیکن بشریت در تشخیص سعادت واقعی‌اش دچار خطا گردیده و نتوانسته است حکم فطرت را بر مصداق واقعی‌اش تطبیق دهد و در نتیجه مصداق موهوم را مصداق واقعی پنداشته است و آن سعادت واقعی که صنع و ایجاد بشر در نظر گرفته و تعقیب می‌کند، بالاخره دیر یا زود محقق خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴/۲۰۸).

با توجه به توضیحات ذکرشده مشخص می‌شود هر دو اندیشمند نگاه خوش‌بینانه‌ای به آینده تکاملی جوامع دارند؛ با وجود این، تفاوت‌های بنیادینی در تفسیر هر یک از غایت تکاملی جوامع وجود دارد. پارسونز به این جهت که تکامل اجتماعی را بر اساس رویکرد ساختی کارکردی و نیز مکانیسم تکامل آن را بر مبنای نظریه تکاملی داروین تبیین می‌کند، جامعه صنعتی مدرن غربی را به دلیل انطباق بهتر با محیط و برآورده کردن مناسب‌تر نیازهای خود نمونه کامل نظام اجتماعی و منزل نهایی سیر تکاملی جوامع می‌داند؛ در حالی که استاد مطهری اگرچه جامعه صنعتی مدرن غربی را از جهت تکامل ساختارهای اجتماعی برخوردار از سطحی از تکامل اجتماعی می‌داند، چنین جوامعی را نمونه کامل نظام اجتماعی و منزل نهایی سیر تکاملی جوامع در نظر نمی‌گیرد. این تفاوت اندیشه به جهت مبنای انسان‌شناختی وی و اصالت‌دادن به عاملیت انسان در تکامل اجتماعی است که طی آن جامعه‌ای به عنوان منزل نهایی سیر تکاملی جوامع در نظر گرفته می‌شود که در هر سه جهت مذکور به‌ویژه ارزش‌های انسانی و اخلاقی که متناسب با فطرت کمال‌طلب انسان‌هاست، تکامل یافته باشد.

الگو و مسیر تکامل اجتماعی

مسیر تکامل اجتماعی را از دو منظر می‌توان مطالعه کرد: نخست بررسی مسیر و روند تحولات یک جامعه در مقایسه با جوامع دیگر: از این منظر دو الگوی تک‌خطی و چندخطی از سوی اندیشمندان تکامل‌گرا مطرح شده است. الگوی تک‌خطی، تنها یک مسیر تکامل، از ساده به پیچیده، برای همه جوامع در مسیر رشد تاریخی‌شان در نظر می‌گیرد. بنابراین هر جامعه برای حرکت در مسیر تکامل باید از همان مراحل پیشرفتی که جوامع رشدیافته از آن عبور کرده‌اند، گذر کند. در مقابل، الگوی چندخطی می‌پذیرد که خط تکامل جوامع حسب ظرفیت‌ها و محدودیت‌های اختصاصی آنها، متفاوت بوده و هر جامعه ممکن است مسیری متفاوت از سایر جوامع طی کند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۹۰-۶۹۱). از این رو مسیر تکامل همه جوامع به یک شکل نخواهد بود. پارسونز از این منظر معتقد به تکامل چندخطی جوامع است (Parsons, 1966: 26؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۳). منظر دوم بررسی مسیر تکامل یک جامعه در طول زمان و در امتداد تاریخ است. از این منظر غالباً دو الگوی خطی و چرخشی از سوی تکامل‌گرایان مطرح شده است. در الگوی خطی روند تحولات جامعه امتدادی، یک‌جانبه و برگشت‌ناپذیر است و در الگوی چرخشی یا فنری، روند تحولات جامعه به صورت رفت و برگشتی به وقوع می‌پیوندد؛ اگرچه شیب حرکت در مجموع تکاملی است و جامعه همواره هرچند با آهنگ‌های متفاوت، در مسیر پیشرفت و ترقی سیر می‌کند. پارسونز از این منظر، قایل به روند تکامل خطی و یک‌جانبه است (همان: ۲۶).

استاد مطهری ایده روشنی در این خصوص مطرح نکرده است. با وجود این از مبانی ایشان به‌خوبی به دست می‌آید معتقد به تکامل چندخطی‌اند؛ چه نظریه ایشان یک نظریه اصالتاً فرهنگی است و فرهنگ در جوامع مختلف، متفاوت است؛ با این حال ایشان این نکته را نیز تذکر می‌دهند که اگرچه جوامع در حال حاضر به لحاظ فرهنگی تفاوت‌های انکارناپذیری با یکدیگر دارند و ناگزیر مسیر تکامل چندخطی را طی می‌کنند، از آنجا که فطرت کمال‌طلب به عنوان مبدأ همه تحولات انسانی و اجتماعی در همه انسان‌ها و جوامع مشترک است، درنهایت

روزی خواهد رسید که همه جوامع به یک جامعه تبدیل شده، در مسیر تکامل تک خطی به سوی غایبات ارزشی و معنوی سوق خواهند یافت (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵/۲۶۲). همچنین مطابق دیدگاه استاد مطهری حرکت تکاملی یک جامعه مشخص را به سه صورت می‌توان فرض کرد: (۱) حرکت به صورت خطی، مستقیم، یک‌نواخت و صعودی؛ (۲) حرکت به صورت پله‌ای همراه با صعود و توقف متوالی؛ (۳) حرکت به صورت حلزونی یعنی جامعه در روند تکاملی خود هم توقف، هم فراز و هم فرود را تجربه می‌کند و اگرچه گاه دست‌خوش عقب‌گرد و افول می‌شود، در نهایت روند مجموع حرکت‌ها صعودی و تکاملی است. استاد مطهری الگو و سیر تحول جوامع را حلزونی می‌داند (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۵/۵۷).

بنابراین پارسونز و استاد مطهری هر دو بر خلاف دیدگاه‌های اولیه نسبت به تکامل اجتماعی، مسیر تکاملی جوامع را یکسان ترسیم نمی‌کنند؛ در نتیجه ممکن است الگوی پیشرفت و توسعه یک جامعه متفاوت از الگوی پیشرفت و توسعه جوامع دیگر نظیر جوامع غربی باشد؛ با این حال پارسونز معتقد است وقتی جامعه‌ای پیشرفت کرد، امکان پس‌رفت و انحطاط آن وجود ندارد؛ در حالی که استاد مطهری معتقد است امکان پس‌رفت وجود دارد و از این جهت همواره باید مراقب عوامل و شرایطی که منجر به انحطاط جامعه می‌شود، توجه داشت.

نتیجه‌گیری

پارسونز و مطهری ضمن پذیرش حرکت تکاملی روند تحولات جوامع و نیز پذیرش هستی مستقل و منحاز از افراد برای حیات اجتماعی انسان‌ها (اصالت هستی‌شناختی جامعه)، چستی تکامل اجتماعی را به دو گونه متفاوت تبیین می‌کنند. پارسونز در مقام تفسیر تکامل اجتماعی بر تحول ساختاری جامعه تأکید دارد؛ به این معنا که وی هستی جامعه را به مثابه یک نظام ارگانیستی در نظر می‌گیرد که بر پایه دیدگاه تطورگرایی داروینی تکامل می‌یابد و چگونگی فرایند این تکامل را با تأکید بر ساختارهای اجتماعی تبیین می‌نماید. در مقابل استاد

مطهری در تفسیر تکامل اجتماعی بر وجوه غیرمادی جامعه یعنی فرهنگ تأکید دارد و معتقد است تکامل اجتماعی را باید با عطف توجه به وجوه فرهنگی جامعه همچون باورها، ارزش-ها، انگیزه‌ها، آرمان‌ها، کنش‌ها، منش‌ها، شیوه زندگی و چگونگی خلق معانی توسط انسان‌ها تفسیر نمود و چگونگی تکامل اجتماعی را با تأکید بر عاملیت انسان‌ها تبیین می‌کند. بنابراین تکامل اجتماعی به مثابه فرایندی چندوجهی تلقی می‌شود که در آن هم ابعاد ساختاری و هم وجوه عاملیتی مورد توجه است.

پارسونز سه ویژگی به هم وابسته تمایز، یکپارچگی و انطباق‌پذیری با محیط را به عنوان شاخص‌های تکامل اجتماعی مطرح می‌کند. در مقابل، استاد مطهری سه شاخص وابستگی به ایمان [= اصل ایمان‌داری و رشد و شکوفایی آن] و رشد عقل و آگاهی را به عنوان شاخص-های تکامل اجتماعی مطرح می‌کند. بنابراین برای تعیین میزان تحقق الگوی پیشرفت و توسعه مطابق دیدگاه پارسونز باید به شاخص‌های برآمده از عناصر ساختی جامعه توجه کرد؛ در حالی که مطابق دیدگاه استاد مطهری باید به شاخص‌های برآمده از عاملیت انسانی مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگی توجه کرد.

پارسونز در راستای دیدگاه ارگانسیستی خود به جامعه و با استناد تلویحی به تطورگرایی داروینی، تکاپو برای انتخاب اصلح را به عنوان عامل تکامل اجتماعی مطرح می‌کند و استاد مطهری متأثر از رویکرد فرهنگی خود به حیات اجتماعی، گرایش و تمایل فطری انسان‌ها به کمال‌یابی بی‌منتها و تکاپوی مستمر برای تحقق این آرمان را به عنوان عامل تکامل اجتماعی مطرح می‌کند. از جمله دلالت‌های مهم این ایده در ترسیم الگوی پیشرفت و تدوین راهبردهای توسعه آشکار می‌شود که مطابق دیدگاه پارسونز توجه به عناصر ساختی از اهمیت و اولویت برخوردار است؛ در حالی که از دیدگاه استاد مطهری این عاملیت انسانی مبتنی بر آگاهی و اراده است که از اولویت برخوردار است.

پارسونز غایت تکامل اجتماعی را پیچیده‌تر شدن تدریجی ساختارهای اجتماعی و سازگاری هرچه بیشتر آنها با محیط و اقتضانات آن می‌داند؛ با وجود این استاد مطهری غایت تکامل اجتماعی را پیشرفت جوامع هم در ابعاد ساختاری و هم در ابعاد ارزشی و

اخلاقی (= فرهنگی) می‌داند. پیامد مهم این ایده را می‌توان این گونه خلاصه کرد که مطابق دیدگاه پارسونز جوامع پیشرفته غربی نظیر آمریکا به عنوان غایت تکاملی جوامع بشری محسوب می‌شوند؛ در حالی که مطابق دیدگاه استاد مطهری اگرچه این جوامع سطحی از تکامل را از جهت ساختاری کسب کرده‌اند، این جوامع به عنوان غایت تکاملی جوامع بشری محسوب نمی‌شوند، بلکه جوامعی که هم از لحاظ ساختاری و هم از لحاظ ارزشی به ویژه ارزش‌های انسانی تکامل یافته باشند، غایت تکاملی جوامع محسوب می‌شوند. پارسونز و استاد مطهری هر دو مسیر حرکت تکاملی جوامع را به صورت چندخطی در نظر می‌گیرند؛ بنابراین ممکن است مسیر تکامل یک جامعه متفاوت از جوامع دیگر باشد. با این وجود پارسونز مسیر حرکت جامعه را به صورت صعودی و برگشت‌ناپذیر دانسته، استاد مطهری به صورت حلزونی ملاحظه می‌کند. بنابراین پارسونز در سیر پیشرفت جوامع به عواملی که منجر به انحطاط جامعه می‌شوند، توجه نمی‌کند؛ اما استاد مطهری به عوامل و شرایطی که باعث انحطاط جامعه می‌شود، توجه دارد.

منابع

- ال. بی، رابرت (۱۳۸۹)، الگوها و فرایندها، رحیم فرخ‌نیا، تهران: جامعه‌شناسان.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بارکر، کریس (۱۳۸۷)، مطالعات فرهنگی: نظریه و عملکرد، مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، حمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان، مسعود ماجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جمشیدی، مهدی (۱۳۹۲)، «هستی‌شناسی فرهنگی آیت الله مرتضی مطهری»، نظریه‌های اجتماعی متفکرین مسلمان، سال دوم، شماره اول، پیاپی دوم، بهار و تابستان، ص ۱۴۱-۱۶۶.
- جمشیدیها، غلامرضا و فصیحی، امان‌الله (۱۳۹۰)، «جامعه‌شناسی تاریخی در اندیشه شهید مطهری»، علوم اجتماعی، شماره ۱۷، ص ۵۷-۷۷.
- رابرتسون، یان (۱۳۸۵)، درآمدی بر جامعه، حسین بهروان، تهران: آستان قدس رضوی.
- روشه، گی (۱۳۷۰)، تغییرات اجتماعی، منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چ ۲.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چ ۲.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۵۸)، دانش و ارزش، تهران: یاران، چ ۱.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه و تصحیح محمدباقر موسوی همدانی، قم: اسلامی، چ ۵.
- فولادی، حفیظ‌الله و حمید دهقانیان، (۱۳۹۳)، «تغییرها و دگرگونی‌های اجتماعی در اندیشه شهید مطهری»، اسلام و علوم اجتماعی، سال ششم، شماره ۱۱، بهار و تابستان، ص ۷۱-۹۷.
- قراملکی، احد فرامرز (۱۳۸۷)، روش‌شناسی مطالعات دینی (تحریری نو)، مشهد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ ۴.
- کرایب، یان (۱۳۸۸)، نظریه‌ی اجتماعی مدرن، عباس مخبر، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چ ۵.
- کینلاک، گراهام. سی (۱۳۹۳)، نظریه جامعه‌شناختی تکوین دیدگاه‌ها و پارادایم‌های اصلی آن، غلامرضا جمشیدیها- سیدرحیم تیموری، تهران: جامعه‌شناسان.
- گولدز، آلون (۱۳۶۸)، بحران جامعه‌شناسی غرب، فریده ممتاز، شرکت سهامی انتشار.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چ ۴.

- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، ضد روش، ج ۱، تهران: جامعه‌شناسان.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، مجموعه آثار شهید مطهری، تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۲.
- واگو، استفان (۱۳۷۳)، درآمدی بر تئوری‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی، احمدرضا غروی‌زاده، تهران: مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.
- همیلتون، پیتر (۱۳۷۹)، تالکوت پارسونز، احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس.
- Parsons, Talcott (1966), *Societies: Evolutionary and Comparative Perspectives*, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- Talcott (1951), *The Social System*, New York: The Free press.

